



شماره ۱۴

- ۱- مناجات ای پروردگار مهربان
- ۲- لوح ای حزب الهی بعون و عنایت
- ۳- کلمات مکنونه ای پسر خاک
- ۴- مبادی روحانی (عالم محتاج نفثات روح القدس است)
- ۵- تاریخ حیات حضرت بهاء الله
- ۶- حیوة بهائی (توجه به ارزشهای عالی انسانی)
- ۷- احکام (روزه)
- ۸- بشارات
- ۹- عربی درس چهارم



## \* هُوَ الْاَبْهَى

ای پروردگار مَهْرَبَان این یارانِ خویش را از بیگانه  
 و خویش بیزار نما و بِنَفَحَاتِ رِيَاضِ مَلَكُوتِ اَبْهَائِيَّتِ  
 همراز و دمساز فرما چشمها را به مشاهده انوار  
 روشن نما و جانها را گلزار و چمن، قلوب را حد یقه  
 و فاکن و صدور را معین فیوضاتِ مَلَا اَعْلَى فَيِئِضُ  
 رُوحُ الْقُدُسِ ارزان فرما و قُوَّتِ رُوحِ الْاَمِينِ رایگان  
 کن تا دستانت به قُوَّتِ لَاهُوتِي و قدرتِ مَلَكُوتِي و  
 سَطُوْتِ جِبْرُوتِي و تَأْيِيْدِي سَمَائِي و جُنُودِي آسمانی  
 و نَفْسِي رَحْمَانِي و خَشْشِي بِيْزْدَانِي و بِيْضَائِي  
 کلیمی و نَفْحَهْايِ مَسِيْحَائِي و خَلَّتِي خَلِيلِي و مَحَبَّتِي  
 حَبِيْبِي و جَمَالِي يُوْسُفِي و اَشْتِيَاْقِي يَعْقُوبِي و صَبْرِي  
 اَيُّوبِي بَرخند متت قیام نمایند رَبِّ و قَقْمَهُمْ عَلِي ذَلِكْ  
 اِنَّكَ اَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيْرُ ع

صفحه ۳۵ مجموعه مناجات جلد ۲

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

"ای حزب الهی بَعُوْن و عِنَايَتِ جَمَالِبَارِكِ رُوْحِي  
 لِاَحْبَائِهِ الْفِدَا باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب  
 از سایر نفوس ممتاز شوید هر نفسی از شهادت رهشهری  
 که وارد گردد بَخَلْقِ و خُوِي و صِدْقِ و وِفَا و مَحَبَّتِ و  
 اَمَانَتِ و دِيَانَتِ و مَهْرَبَانِي بعموم عالم انسانی مُشَارَفِ  
 بِالْبَنَانِ گردد جمیع اهل شهر گویند که این شَخْصِ  
 یقین است که بهائی است زیرا اَطْوَارِ و حَرَكَاتِ و رُوشِ  
 و سَلُوْكِ و خَلْقِ و خُوِي این شخص از خَصَائِصِ بَهَائِيَا  
 تا باین مقام نیاید بعهده و پیمان الهی و فائز نموده اید  
 زیرا بنصوصِ قاطعه از جمیع مامیثاقِ و وثیقِ گرفته که  
 بموجبِ و صَايَا و نَصَائِحِ الهِيّه و تَعَالِيْمِ رَبَانِيّه رفتار  
 نمائیم."

اخلاق بهائی ص ۷

## ای پسر خاک

براستی میگویم غافلترین عباد کسی است که در رِقول مُجاد له نماید و بر برادرِ خود تَفَوُّق جوید بگوای برادرانِ باَعْمال خود را بیارائید نه باَقوال .

عباد : بندگان

غافل : غفلت کننده ، ناآگاه ، بی خبر ، فراموشکار

مُجاد له : بهانه جوئی کردن ، نزاع و ستیز کردن

قَوْل : گفتار ، سخن

تَفَوُّق : برتری جستن ، برتری یافتن ، برتر و بالاتر شدن

اَعْمال : کارها ، مفرد : عَمَل

حضرت بهاء الله میفرماید :

باید بکمال حکمت بآنچه مَصْلَحَتِ اَمْرٍ مشاهده میشود ناظر باشید و عامل گردید و اعمال مقدّم است بر اقوال عَمَل طَيِّبٌ مُمَيِّزٌ بوده و خواهد بود .

مُمَيِّزٌ : تمیز دهنده ، جد اکننده ( حق از باطل )

عالم محتاج نَفَثاتِ رُوحِ الْقُدُس است

عالم انسانی به نَفَثاتِ رُوحِ الْقُدُس احتیاج مُبرّم دارد . این یکی از تعالیم اساسی و مَبَادِی روحانی امر مقدس بهائی است . در حقیقت این تعلیم اس اساس است و میزانی است که تفاوت بین مکاتب فلسفی مادی و الهی را تعیین می کند . حال باید این مسئله بسیار مهم را بیشتر مورد توجه و وقت قرار دهیم .

۱- مقصود از روح القدس چیست ؟

بنا به تعریفی که حضرت عبد البهاء در باره روح القدس فرموده اند و در کتاب مفاوضات کاملاً توضیح داده اند . " مقصود از روح القدس فیض الهی است . " ( کتاب مفاوضات صفحه ۸۲ )

چگونه حرارت خورشید سبب روئیدن گیاهان و سرسبزی درختان در فصل بهار میشود . فیض الهی سبب ایجاد محیط مناسب اجتماعی جهت بروز کمالات انسانی میگردد .

حضرت عبد البهاء در باره کیفیت فیض الهی میفرماید قَوْلُهُ الْأَحْلَى :

" رُوحِ الْقُدُسِ رَاصِعُودٌ وَنُزُولٌ وَدُخُولٌ وَخُرُوجٌ وَحُلُولٌ مُمْتَنِعٌ وَ مُحَالٌ است نهایت اینست که روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود " انتهى .

بنابراین ملاحظه میشود این انسان است که باید خود را در معرض تابش این فیض الهی قرار دهد تا نور الهی در آینه قلبش بتابد و

روح از این اَشْعَةُ سَاطِعِهِ از شمس حقیقت گرم و روشن گردد .  
۲- تنهاتربیت مادی برای اِرْتِقَاء و پیشرفت عالم انسانی کافی

نیست .

حضرت عبدالبهاء د ریگی از خطابات خود چنین میفرماید قَوْلُهُ  
الْأَحْلَى :

" . . . . . تعلیم معلّم جسمانی محدود است و تربیت او محدود . -  
فلاسفه گفتند که مربی بشرند ولی د ر تاریخ نظر کنید قادی ر تربیت  
خود یا معدودی قلیل بودند لکن تربیت عمومی را از عهد ه بر نیامدند  
ولی قوه روح القدس تربیت عمومی مینماید . مثلاً " حضرت مسیح  
تربیت عمومی کرد مِلَلِ کَثیره را از عَالَمِ اِسَارَتِ بت پرستی نجات داد  
جمیع را بوحدت الهی دلالت کرد . ظلمانی را نورانی کرد جسمانی  
را روحانی کرد عالم اخلاق را روشن نمود و نفوس اَرْضی را آسمانی  
فرمود و این بقوه فلاسفه نمیشود . بلکه بقوه روح القدس میشود لهذا  
هر قدر عالم انسانی ترقی نماید باز ممکن نیست بد رجّه کمال برسد  
إِلَّا به تربیت روح القدس . . . . . " ( خطابات صفحه ۳۵ )

۳- وحدت عالم انسانی که اساس تعلیم یزدانی د ر این ظهور  
اعظم الهی است فقط با قدرت نَفَثَاتِ روح القدس تحقق پذیر  
خواهد بود .

حضرت عبدالبهاء د ریگی از خطابات مبارک چنین میفرماید قوله  
الاحلی :

" . . . . . امروز عالم بشر محتاج وحدت عالم انسانی است محتاج صلح  
عمومی است و این اساس عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج نماید  
این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قوای  
مادیّه ترویج نشود . بواسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد . فوائد  
سیاسیه ملل مختلف است وَمَنَافِعِ دُولِ متفاوت و مُتَعَارِضِ و بواسطه  
قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که این قوای بشریه است و ضعیف  
و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است .  
معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعالیم  
مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر بقوه روحانیه مگر به نَفَثَاتِ روح -  
القدس .

سایر قوا ضعیف است و نمیتواند ترویج نماید . . . . . انتهی

( خطابات صفحه ۵۶ )

و نیز میفرماید . قوله الاحلی :

" اگر بتدقیق و تحقیق د ر جمیع تواریخ ملاحظه کنیم می بینیم که  
اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب بجهت  
وحدت بشر بوده است . یعنی اساس ادیان الهی نه تقالیدی که  
الآن در دست ناس است زیرا این تقالیدی که الان در دست است  
بکلی مُبَایِن یکدیگر است لهذا سبب نزاع است . سبب حرب است .  
سبب بَعْض است . سبب عداوت است ولی مقصد ما اساس ادیان  
الهی است . . . . . " انتهی .

## واقعه بدشت

بعد از چند روزی که از توقف جناب طاهره در طهران گذشت جناب میرزا موسی کلیم حسب الامر حضرت بهاء الله وسائل مسافرت آنجناب و خادهاش را بسمت خراسان فراهم نمود. حضرت بهاء الله نیز شخصا بعد از حرکت طاهره بان سمت رهسپار گردید و در بدشت که نزد یک شاهرود و به خوبی آب و هوا شهرت دارد رحل اقامت افکندند. حضرت قدوس که با بعضی از اصحاب در آن هنگام از خراسان مراجعت مینمودند از کنار بدشت گذشته بشاهرود وارد شدند و همینکه عبور جناب قدوس و همراهان بشمع حضرت بهاء الله رسید با اتفاق ملامحمد معلم نوری بشاهرود تشریف برده و آنجناب را به بدشت حرکت دادند و در بدشت سه باغ اجاره فرمودند یکی مخصوص جناب قدوس و جمعی از احباب و باغ دوم جهت جناب طاهره و احباب قزوینی و باغ سوم را مخصوص خود آنحضرت تعیین فرمودند و در طول مدت اجتماع بدشت تمام جمعیت که کلاً هشتاد و یک نفر میشدند میهمان حضرت بهاء الله بودند. و همه روز میرزا سلیمان نقلی خطیب نوری که ملقب بخطیب الرّحمن گردید لوحی شامل بر مطالب بدیعه در مجمع اصحاب با صوت رسا قرائت مینمود و تدریجاً عادات و رسوم تقلیدی دیانت قبل را زائل کرد و هر یک بنام جدیدی که از قلم اعلی نازل و بطور قرعه برداشته بودند نامید شدند و آنحضرت از آن بیعد بنام اعظم بهاء

معروف و مشهور گشتند و جناب ملامحمد علی ملقب به قدوس و جناب قرّة العین بلقب طاهره شهرت یافته و لوح مخصوص از جانب حضرت باب بنام هر یک بلقب جدیدی که معروف شدند نازل شد. روزی حضرت بهاء الله بواسطه عارضه کسالت ملازم بشتر گردیدند و جناب قدوس جهت زیارت آنحضرت تشریف آورده و در سمت راست ایشان جالس شدند و تدریجاً جمعیت احباب نیز حضور بهم رسانیدند و رایینحال غفلة میرزا محمد حسن قزوینی ملقب به فتی القزوینی حاضر شده و جناب قدوس اظهار داشت جناب طاهره شما را احضار نموده اند جناب قدوس از حاضر شدن نزد طاهره امتناع فرمودند قاصد رفت و بازگشت و پیام را تکرار و اصرار در حضور کرد و چون جناب قدوس امتناع شد بد از رفتن نزد طاهره نمود میرزا محمد حسن شمشیر خود را کشید و اظهار داشت یا حاضر شوید یا با این شمشیر گردنم را قطع نمائید جناب قدوس برخاسته و در حالیکه شمشیر را در دست گرفته و مانند آن بود که میخواهند برگردن محمد حسن مزبور فرود آورند ناگهان مشا هده نمودند که جناب طاهره را نهایت سکون و وقار بدون حجاب بطرف آن جمع پیش میآیند تا بان محل رسید و در مقابل جناب قدوس قرار گرفتند از این وضعیت چنان رعب و دشتی بر حاضرین روی داد که جمعی در حال تحیر سرها را بزیراند اختند و عده ای از اصحاب با امتحان شدید مبتلا گردیدند

چنانچه عده‌ای از آن جمع کناره گرفتند و اِضْطْرَابِ بَحْدِی شدید بود که یکی از آنها مَوْسُومُ بَعْبُدُ الْخَالِقِ اصفهانی گلوی خود را بریده به اطراف میدوید ولی حضرت طاهره بدون اندک توجه و اعتنائی بآن احوال، اَبْیَاتِ جَدِّ بِلِسَانِ عَرَبِیِّ بِسِیَاقِ "سُورَةِ اِقْتِرَبَتْ السَّاعَةُ وَاُنْشَقَّ الْقَمَرُ تَغْنَبِی مینمود و به تَلْوِیْحِ و کِنَایَه مبرسانید که دور قدیم مَنْتَهَبِی و عصر جدیدی ظاهر شده و بعد فرمود من آن کلمه‌ای هستم که در اخبار مذکور است که چون قائم بآن نطق کند نَقِیاً و نُجَبَاً از اطرافش فرار میکنند، سپس بجناب قدوس توجه نموده باز خواست نمود که چرا کار خراسانرا بی پایان نرسانده و استقامت نورزیدید آنجناب نیز اظهار داشت مَصْلَحَتِ چینی بود و من تَبَعِیَّتِ از اراده خود میکنم نهد یگران و پس از مُبَادَلَه سؤال و جواب حضرت بهاءالله آنهارا ساکت نموده فرمودند منتظر باشید تا جواب عَرَا یَضِی که در خصوص آنجناب بِمَحْضَرِ حضرت اعلی نوشته شده برسد. همینکه تَوْقِیْعَاتِ رسید و در باره آنجناب فرمودند چه گویم من در باره کسیکه لِسَانِ عَظَمَتِ او را طاهره نامیده و اشاراتی راجع به نَسْخِ رسوم و آداب قبل و تجدید فَرَا یَضِ و احکام فرموده بودند همه مُتَّحِدِ و مُتَّفِقِ شدند و بِسَاطِ تَقَالِیدِ و رسوم قدیمه را پیچیده کنار گذاردند از اجتماع بدشت هد فدیگری نیز مورد نظربود که آزادی حضرت نقطه اولی از قید اسارت در حبس ماکو بود که به اراده الهی این امر تحقق نیذیرفت از ابتدای ورود

تا خروج حضرت بهاءالله از بدشت بیست و دو روز طول کشید .  
عزیمت به مازندران

آنحضرت پس از این حادثه جناب طاهره را باتفاق شیخ اَبُوتُرَابِ اِشْتِهَارِدِی بنور فرستادند و خود نیز از سمت شاهرود بمازندران عزیمت فرموده بقریه گز که در جنوب بندرگز است تشریف برده و از آنجا به اَشْرَفِ و قُرَاءِ اطراف و سپس بنور حرکت فرمودند قضیه اجتماع اصحاب در بدشت و مخصوصاً دخالت تائمه حضرت بهاءالله در اجتماع مزبور بسمع دولتیان و محمد شاه رسیده و کارکنان دولتی خاطر شاه را علیه آنحضرت تحریک و تهییج نمودند لذا حاج میرزا آقاسی حکمی از شاه گرفت و یکی از خوانین مازندران دستور داد که آنحضرت را دستگیر و بطهران اعزام دارد و نامه مزبور هنگامی بمازندران رسید که حضرت بهاءالله در منزل پسرخان مذکور میهمان بودند و آنجوان بواسطه شدت ارادت اِشَارَتِی نکرد و چند روزی متحیر و نگران بود تا آنکه قاصدی از راه رسید و خبر فوت محمد شاه را آورد بدین سبب حکم مزبور اجرا نگردد (۱۲۶۴) ولی حضرت قدوس بدست دشمنان گرفتار و در منزل میرزا محمد تقی مجتهد در ساری مَحْبُوس گردیدند و سایرین هر کدام بجهتی رفته متفرق گشتند .

بازدید قلعه طبرسی و تقویت اصحاب

در موقعیکه جناب باب‌الباب باتفاق اصحاب تازه بقلعه طبرسی

ورود نموده بودند حضرت بهاء‌الله با تهیه کاملی بسوی قلعه حرکت و به همراهی نظرعلیخان مالک قریه‌افرا بقلعه ورود فرمودند، جناب ملاحسین خود را بجای رسانده آنحضرت با او معانقه نموده و نهایت لطف و محبت ابراز داشتند سپس بمقبره شیخ طبرسی تشریف برده و اطراف رامعاینه و از ترتیب و تنظیم امور آن محل اظهار رضایت و خوشوقتی نمود فرمودند فقط یک نقص دارد و آن نبودن جناب قدوس است پس دستور فرمودند که ملامهدی خوئی را باشش نفر بساری روانه سازند و از میرزا محمد تقی مجتهد حضرت قدوس را که در منزل او محبوس است بخواهند و یقیناً او از خوف و بیم آنحضرت را تسلیم خواهد نمود سپس جمیع را بصبر و استقامت در بلایا تشجیع و تحریص فرمودند پس باتفاق نظرعلیخان و شیخ ابوتراب بقریه‌افرا مراجعت و از آنجا از طریق نور بطهران معاودت و وعده دادند که قریباً با تهیه کاملی خود را به قلعه خواهند رسانید جناب ملاحسین نیز فوراً طبق تعلیمات آنحضرت عمل نموده جناب قدوس را پس از نود و پنج روز که در منزل مجتهد مزبور محبوس بودند مستخلص داشته و باسرور و آفری بقلعه آوردند.

حرکت حضرت بهاء‌الله به سمت قلعه و گرفتاری ایشان

در ماه محرم از سنه ۱۲۶۵ هجری که کار نزاع و قتال اردوی د ولتی و اصحاب قلعه رو شدت گذاشت و دهان جناب قدوس در اثر اصابت گلوله مجروح گردیده بود حضرت بهاء‌الله بنا بر وعده‌ئیکه بجناب

باب‌الباب فرموده بودند از نور باتفاق عده‌ئی از اصحاب بسمت قلعه حرکت فرمودند و مقصود آنحضرت چنین بود که بدون استراحت طی طریق نموده شبانه خود را بقلعه برسانند زیرا قلعه را اردوی د ولتی محاصره نموده و احدی نمیتوانست کمک باصحاب برساند ولی اصرار و الحاح همراهان سبب شد که در کنار جاده در محل متروکی دور از انظار جهت رفع خستگی و استراحت توقف نمودند و چیزی نگذشت که مستحفظین اطراف که بر راهگماشته بودند مطلع شده غفلتاً ریختند و آن عده را که جمعاً دوازده نفر بودند دستگیر و اموالشانرا ضبط و بآمل نزد حکومت بردند. حادثه مزبور را حضرت عبدالبهاء چنین بیان میفرمایند: "... بعد در سفر ما نزد ران وقتیکه رویقلعه شیخ طبرسی تشریف میبردند شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند بردند به شهر آمل روزی جمیع علما در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند هر صنفی با اسلحه‌های نجار باتیسه قصاب با ساطور زارع یا بیل و کلنگ مقصودشان این بود که بهیقت اجتماع جمال مبارک را شهید نمایند علماً شروع بسئوالات علمیه نمودند هر سئوالی کردند جواب کانی شنیدند جمال مبارک حقیقت ظهور را بارگه و براهین ثابت فرمودند علما عاجز ماندند و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در رملاء عام بیانات بفرمایند اکثر خلق تصدیق ایشان خواهند نمود لذا متفق شدند که حکم به



قتل جمال مبارک دهند میرزا تقی خان حاکم آمل از این مرحله بسیار خائف و پریشان شد لذا بخاطرش رسید که مُحَضِّ تَشَقُّی قلوب علما و تسکینشان از یتی بجمال مبارک وارد آورد. امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد و این تدبیر حاکم سبب شد که علما نتوانستند جمال مبارک را آنروز بقتل برسانند بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجه نمودند .

#### وصول و ادای حضرت اعلی

در ایام اخیر توقف مبارک حضرت اعلی در سجن چهریق که موقع شهادت و خاتمه حیات آنحضرت نزد یک میگشت نامه ای حضرت بهاء الله بآنحضرت مرقوم و ارسال داشتند و همینکه نامه بدست حضرت اعلی رسید چندان مسرور گشتند که چندین بار شکر و سپاس الهی را بجا آورده جوابی در نهایت تکریم مرقوم داشتند حضرت باب قریب چهل روز قبل از آنکه مأمورین شاهزاده حمزه میرزا حشمة الدوله حاکم آذربایجان برای احضار آنحضرت بچهریق برسند تمام اوراق و الواح را جمع نموده با قلمدان و مهر و انگشترها عقیق در رجعه ای نهادند و آنرا بستند و توقیعی خطاب بملاعبد الکریم قزوینی که بمیرزا احمد کاتب شهرت یافت مرقوم فرموده با کلید صندوق تسلیم ملا باقر تبریزی حرف حی نمودند و دستور فرمودند امانت مهمی است که باید باتوقیع مزبور بدست ملاعبد الکریم برسد

و هیچکس از آن اطلاعی نیابد ملا باقر نیز برحسب امر مبارک سریعاً عزیمت نموده پس از هیجده روز بقزوین رسید و مطلع گردید که ملاعبد الکریم در قم توقیف دارد لذا فوراً رهسپار قم گردید در اواسط ماه شعبان بود که خانه او را که در محل باغ پنبه قم بود یافته در حضور چند نفر از اصحاب مانند شیخ عظیم و سید اسمعیل زواره فی و نبیل زرندی امانت و توقیع مبارک را تسلیم میرزا عبد الکریم نمود . شیخ عظیم از شدت اشتیاق چندان اصرار و الحاح در گشودن امانت نمود که ملاعبد الکریم ناگزیر آنرا باز نمودند در مابین آثار ورق بزرگ آبی رنگ نازکی یافت شد که در نهایت لطافت و پاکیزگی با خط ریز بصورت هیکل انسانی آیاتی مرقوم که حاوی سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بهاء بود و حاضرین از زیارت آن غرق در ریای شگفتی و مسرت شده پس از زیارت ورقه را همچنان در رجعه نهادند و آنرا قفل و تسلیم ملاعبد الکریم نمودند و او پس از اخذ امانت عازم طهران شد مضمون توقیع مبارک این بود که آن امانت تسلیم حضرت بهاء الله شود و او امانت مزبور را بمحض مبارک در طهران تقدیم نمود .

حیات بهائی توجه به ارزشهای انسانی

هدف از ظهور امرالهی تَرْتِیبِ حَقَائِقِ انسانی به صفات و کمالات روحانی است و اگر این مقصد که نتیجه و حاصل ایمان است تحقق یابد نُورِ عَلَی نور گردد اما اگر نفوس فقط به شناسائی شمس حقیقت توفیق یابند ولی با اخلاق و آداب روحانی مُتَخَلِّق نگردند البته باید ترویج حیات و اخلاق بهائی جزء اهداف جامعه و نقشه های روحانی قرار گیرد و در تحقق آن کوشش شود. لذا افراد احبابنا به بیان حضرت ولی امرالله نباید به امتیاز و تَفَوُّقِ نسبی راضی شوند بلکه شایسته چنان است که در جمیع شئون ممتاز گردند اینست که تعلیم و تَعْمِیم و تَفْهیم حیات بهائی مخصوصاً در نقاطی که مظاهر تمدن مادی به جلوه های گوناگون مُتَظَاهِر است، کمال اهمیت را دارد. زیرا در این شرایط اوقات بیشتری از فرصت های روزانه بامور مادی و اشتغالات عادی میگذرد و انسان را از خلوت روحانی و تذکر به ارزشهای حقیقی حیات و استفاضه از آثار الهیه و کسب فیض تربیت الهی محروم میسازد.

بیت عدل اعظم اوضاع حالیه عالم را چنین تشریح فرموده که :  
 "الیوم ملاحظه میشود که آسایش اهل عالم مفقود است و پیریشانی و سرگردانی در جمیع شئون زندگانی مشهود . . . در این میان بشر غافل مبہوت و سرگردان نه ملجائی یابد و نه پناهی شناسد و نه این حیاتِ موقت را معنائی بیند لهذا دل به دریازند لا اِبالی

گردد بی پروائی جوید و نام آن جمله را تجدد و تمدن گذارد .  
 بدیهی است چنین نوهوسانی مردم فرزانه را کسانیدانند که اعتقاد به عوالم الهی را استهزاء کنند و دین را متعلق به آد و آریشین دانند و اساطیر اولین شمارند نفس پرستی و تن آسائی در این جهان فانی و تنازع بقا و طمع به مال و شئون دنیا غایت قُصُوی و مقصد اعلای اکثر مردم این روزگار است. لهذا در راه وصول این آمال هیچ مُنْکَری را مُنْکَر نگردند و هیچ شَرِّی را مُصْرّر نشمرند. در حسرت دینار و دِرْهَم بیقرار و دِرْهَم شوند و در کسب قدرت و ثروت و نام به هر ننگ و عار تن در دهند. هردمی به دامی افتند و هر نفسی پی هوسسی روند. حال ملاحظه فرمائید که در این وَرْطَه تاریک موقف بهائی عزیز چقدر ریز خطر و یاریک است. زیرا از جهتی باید لطامات مُستمره این سیل جارف مد نیت مادیه را مقاومت و از خود محافظت نمایند و از طرفی در آن طوفان هَوول انگیز قواعد قصر مُشید جهان افروزی را برافرازند که ملجأ بشر سرگردان است و کافل سعادت د و جهان مرکز مد نیت آسمانی است و بانی وحدت عالم انسانی. اجراء چنین وظیفه خطیره عظیمه ای ممکن نگردد جز به تأییدات ملاء اعلی و این تأییدات غیبیه احاطه نفرماید جز به عزم راسخ و قیام مردانه اهل بها و این عزم و قیام به ثمر نرسد جز به عمل بموجب تعالیم مقدسه مبارکه و تمسک به ذیل اطهر امرالله . . .  
 حال از خود بپرسیم آیا تاکنون از گذشت روزها، ماهها و سالها

عمر خود چه ثمری برگرفته‌ایم؟

بَدِّ وَا" باید توجه داشت که ما از جنبهٔ مادی و حیوانی زندگی با جانوران دیگر مشارکت داریم و آن خور و خواب و خشم و شهوت و سایر عوارض حیات حیوانی است و آنچه فی الواقع به حیات ما اعتبار می‌بخشد جنبهٔ معنوی آن است که توجه به ارزشهای عالی انسانی و تمسک به مبادی روحانی است.

آنگاه که با خود خلوت می‌کنیم و دربارهٔ گذشته می‌اندیشیم نباید دایرهٔ نظر را چندان تنگ بگیریم که تنها خورش و پوشش و خانه و تنخواه را در نظر بیاوریم یا از این حیث به خود بنازیم و برد یگران ببالیم بلکه باید ببینیم که عالم انسانی از لحاظ روحانی چه اثمار و آثاری از وجود ما برگرفته است. شاید در دنیا نتوان شیئی را عاقل‌تر از "انسان بی‌ثمر" بنظر آورد. جمال اقدس ابهی در شأن چنین بشری میفرماید: "انسان بی‌ثمر بمانند به شجر بی‌ثمر مشاهده میشود و شجر بی‌ثمر لایق ناره..."

پس آنچه به زندگی معنی میدهد خد متی اگرچه ناچیز به عالم انسان است. خدمات ما اهل بها به قوم و قبیله و امت محدود نیست بلکه بما خطاب آمده است که "بهایان باید رحمت عالمیان باشند و خیرخواه جهانیان...". مانند ابر رحمت بر گلشن و گلخن هرد و ببارند و دست و دست دشمن نشناسند.

پیام حضرت مولی‌الوری رامیتواند دستور کامل برای افراد و آحاد

اهل ایمان شمرد و طبق آن عمل کرد: "... خلق را به خدا بخوانید و نفوس را به روش و سلوک ملاء اعلیٰ دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید فقیران را کنتز غفا گردید و مریضان را درمان و شفاء معین هر مظلوم باشید و مجبر هر محروم. در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و استکبار و ظلم و وعد و ان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمائید و به حقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت. هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار. به هر نفسی برسد خیری نماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تانور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید...". (مکاتیب جلد ۳)

پس با توجه به نکات هدایت بخش آثار مبارکه و دستخط‌های بیت العدل اعظم، این نکته را باید بخاطر داشت که حیات بهائی باید در همه شعبون زندگی و جمیع دقائق و ساعات متجلی باشد و شامل کلیه روابط و مرادوات و معاملات و مناسبات حیات افراد شود و هیچ عملی از انسان صادر نشود مگر آنکه به موازین روحانی و ملاک و مقیاس امر الهی سنجیده و پسندیده شود. معهد اعلیٰ ما را تعلیم فرموده و راه و رسم تخلق به حیات بهائی را با این عبارات آموخته‌اند: "چه نیکوست که یاران با توجه به ملکوت ابهی و تبثل و تضرع به حضرت کبریا و تلاوت و مطالعه مستمر آیات الله و تمسک به ذیل

تسلیم و رضا، خُلق و خُوی نیکان یابند و رنگ و بوی پاکان گیرند و  
 در حُسْنِ شَهْرَتِ وُغْلُو هِمَّتِ وُخُلُوصِ نَيْتِ د رِپِيشِ بِيگانه و خويش  
 ممتاز گردند .  
 (نقل از اخبار امری شماره ۴ د و م و د همسال ۵۷)

### فصل د و م — روزه

جمالِ قَدَمِ جَلِّ كِبْرِيَاءُهُ د رِکتابِ اقدسِ مِيفرمايَند قَوْلُهُ تَعَالَى :  
 \* " يَا قَلَمُ الْأَعْلَى قُلْ يَا مَلَأَ الْإِنشَاءِ قَدْ كَتَبْنَا عَلَيْكُمُ الصَّيَامَ أَيَّامًا "  
 مَعْدُودَاتٍ . آیه . ۴ ."

مضمون بیان مبارک بفارسی این است "ای اهل عالم ما روزه را در  
 ایام معین برای شما مقرر داشتیم" انتهى .  
 بدون اینکه حاجتی بذکر اهمیت این فریضه محتویه باشد به مراتب  
 زیر در مورد صوم اشاره میشود .

۱ — طبق آیه مبارکه ۴۳ کتاب مستطاب اقدس میقات روزه شهر —  
 العلاء آخرین ماه هر سال از تاریخ بدیع یعنی ۱۹ روز به عید نوروز  
 مانده است که متعاقب ایام هاء آغاز میشود .

۲ — حد روزه در این د وریدیع از طلوع تا غروب آفتاب است و در  
 این فاصله صائم باید از خوردن و نوشیدن مطلقاً پرهیز نماید و از  
 ارتکاب اعمال ناپسند خویشتن رادور نگاهدارد . حضرت عبد —  
 البهاء أرواح العالمین لعنايته الفداء در این مقام میفرماید :  
 "ای سائل، صوم عبارت از کف نفس است از جمیع مأكولات و مشروبات ،  
 دُخان از جمله مشروبات است و انسان نباید لسان را بکلمات  
 نطیعه بیالاید" انتهى .

۳ — در مورد نفوسیکه از روزه گرفتن معافند در کتاب اقدس نازل  
 قَوْلُهُ تَعَالَى :

"لَيْسَ عَلَى الْمُسَافِرِ وَالْمَرِيضِ وَالْحَامِلِ وَالْمُرْضِعِ مِنْ حَرَجِ عَفَى اللَّهِ عَنْهُمْ فَضْلاً" مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ " آیه ۴۴ \*

مضمون آیه مبارک بفارسی چنین است:

"برمسافر و مریض وزن حامله وزن شیرده روزه نگرفتن گناهی نمی باشد و خداوند بصرف فضل آنها را از روزه گرفتن معاف نموده است.

انتهی

همچنین نفوسیکه در ماه صیام بکارهای سخت و پیرزحمت اشتغال دارند از روزه داری مُعَافَنَد در باره این نفوس در رساله سؤال و جواب نازل قَوْلُهُ الْعَزِيزُ:

"صِيَامِ نَفُوسٍ مَذْكُورَةٍ عَفُوشِدْهٖ وَلَكِنْ دَرَانِ اَيَّامِ قَنَاعَتٍ وَسَتْرٍ لَا جَلِّ اِحْتِرَامِ حُكْمِ اللّٰهِ وَمَقَامِ صَوْمِ اَوْلٰى وَاَحَبِّ. انتهى

و نیز بموجب آیه ۲۴ کتاب مستطاب اقدس نفوسیکه در نتیجه استیلاي امراض ضعف و ناتوانی دارند یا سن آنها از هفتاد گذشته مطلقاً "مَشْمُولِ عَفْوِ الهی هستند .

۴- در باره مُعَافَيْتِ مسافر سواره و تعیین حد سفر در رساله سؤال و جواب نازل . قَوْلُهُ الْكَرِيمُ:

"تعیین سفر نه ساعت از قرار ساعت مَصْنُوعِ و اگر مسافر در رجائی توقف کند و معین باشد توقف او تا یک شهر بیان باید صائم شود و اگر اَقَلَّ از یک شهر باشد صوم بر آن نیست و اگر در بین شهر صوم وارد شود بجائیکه یک شهر بیانی در آنجا توقف مینماید باید سه روز

افطار کند و بعد از آن مَابَقِي اَيَّامِ صَوْمِ رَاصَائِمِ شود و اگر بوطن خود رسد که دَائِمُ الْاِقَامَةِ در آنجا بوده است باید همان یوم اول ورود - صائم شود " و نیز میفرمایند :

"و یومیکه قصد سفر مینماید آن یوم صوم جایزه . انتهى .

و در حد صوم مسافر پیاده میفرمایند . قَوْلُهُ تَعَالٰى :

"حَدَّ اَنْ دَوَسَاعَتٍ مَقْرَّرُشِدْهٖ اِگَر بيشتر شود افطار جایز" انتهى .

۵- و از جمله مواردیکه اهل بهاء در آن هنگام از روزه داری معافند تَقَارُنِ اَيَّامِ صِيَامِ بِاَعْيِدِ مَبْعُوثِ وَعِيدِ مَوْلُودِ است در رساله سؤال و جواب نازل قَوْلُهُ الْحَكِيمُ:

"اگر عید مولود و یا مبعوث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مُرْتَفَع است " انتهى .

۶- گروه دیگر مشمولین عفو از نماز و روزه نِسْوَانَتُدْ در اوقات

جریان عادت . تکلیف شرعی آنان در این موقع آنست که از زوال

بزوال وضو گرفته و به تَسْبِيحِ حَقِّ تَعَالٰى بپردازند و نود و پنج مرتبه

آیه مبارکه زیر را تلاوت نمایند . " سُبْحَانَ اللّٰهِ ذِي الطَّلَعِ وَالْجَمَالِ "

انتهی . آیه ۳۱ کتاب مستطاب اقدس . \*

در رساله سؤال و جواب نازل :

س- در غیر شهر العلاء اگر نفسی خواسته باشد صائم شود جایز

است یانه و اگر نذر و عهد کرده باشد که صائم شود مجری و مُمَضًى

است یانه ؟

ج - حکم صوم از همان قرار است که نازل شده و لکن اگر نفسی عهد نماید لِلَّهِ صَائِمٌ شُود بَجَهْتِ قَضَاءِ حَاجَاتِ وَدُونِ آن بَأْسَبِي نبوده و نیست و لکن حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ دوست داشته که عهد و نذر د راموری که مَنَفَعَتِ آن بَعِبَادُ اللَّهِ میرسد واقع شود . انتهى حضرت عبد البهاء د رجواب کسیکه از حکم روزه گرفتن سؤال کرده میفرماید قَوْلُهُ الْأَحْلَى :

" . . . حکمت الهیه د رصیام بسیار است از جمله چون د راین آیام، مُطْلَعِ شَمْسِ حَقِيقَتِ بُوْحِي الهی بنزول آیات و تنظیم شریعت اللّهِ و ترتیبِ تعالیم پرد ازد بجهت کثرت اشتغال و شدت انجذاب حَالَتِ و وقتِ اَكْلٍ و شُرْبٍ نماند . . . مقصد اینست که بجهت مُتَابَعَتِ مَظَاهِرِ الهیه و تَنَبُّهِ و تَذَكُّرِ حَالَتِ ایشان، برعموم ملت ایامی چند تَأْسَبِي و اقتدا فرض گشت . . . حکمت ثانی اینست که صیام سبب تذکر انسان است قلب رِقَّتْ یابد روحانیت انسان زیاد شود و سبب این میشود که انسان فکرش حُضْر د رذکر الهی میشود از این تذکرو تنبه لَأُبْدَ تَرْقِیَاتِ معنوی از برای او حاصل شود . حکمت ثالث آنکه صیام برد و قسم است جسمانی و روحانی صیام جسمانی کَفِّ نَفْسِ از مَأْكُولَاتِ و مَشْرُوبَاتِ است که انسان از مُشْتَهَاتِ جسمانی پرهیز کند اما صیام معنوی روحانی است که انسان خود را از شَهَوَاتِ نَفْسَانِي و غَفْلَتِ و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید پس صیام جسمانی - رمزی است از آن صیام روحانی . . . " مائده آسمانی جلد ۹

بشارت به ظهور کلی الهی

### مقدمه

حضرت عبد البهاء میفرماید :

" جمیع ملل عالم منتظر د و ظهور هستند که این د و ظهور یابد با هم باشد و کل موعود بآند یهود د رتورات موعود بَرَبِّ الْجُنُودِ و مسیح هستند و د رانجیل موعود بَرُجُوعِ مسیح و ایلیا هستند و د رشریعت محمّدی موعود به مهدی و مسیح هستند و همچنین زردشتیان و غیره اگر تَفْصِیل د هیم بطول انجامد مقصد اینست که کل موعود به د و ظهورند که پی د رپی واقع شود و اِخْبَارِ نمودند که د راین د و ظهور جَهَانِ جِهَانِ د یگر شود و عالم وجود تجدید گردد و اِمْكَانِ خُلُقَاتِ جدید پوشد و عدل و حَقَانِیَّتِ جِهَانِ را احاطه کند و عِدَاوَتِ و بَغْضَاءِ زَائِلِ شود و آنچه که سبب جدائی میانه قِبَائِلِ و طَوَائِفِ و مِلَلِ است از میان رود و آنچه که سبب اتّحاد و اتّفاق و یگانگی است بمیان آید غافلان بیدار شوند کورها بینا گردند کرها شنوا شوند گنگها گویا گردند مریضها شفا یابند مردهها زنده شوند جنگ مَبْدَلِ به صلح شود عداوت مُنْقَلِبِ به مَحَبَّتِ گردد د اسبابِ نزاع و جدال بکلی از میان بر خیزد و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود مُلْکِ آینهء مُلْکُوتِ شود نَاسُوتِ سَرِیرِ لَاهُوتِ گردد د کُلِّ مِلَلٍ، مِلَّتِ و اِحْدِهِ شود و کل مَذَاهِبِ، مَذْهَبِ و اِحْدِ گردد د جمیع بشریک خاندان شود و یک د و د مان گردد د و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و اَوْهَامَاتِ جنسیّه



ووطنیه و شخصیه ولسا نپه و سیا سیه جمیع محووفانی شود گل د ر ظل رب -  
الجنود به حیات ابد به فائز گردند . . . " مفاوضات ص ۳۰  
بشارت آئین هند و ، بودا و مزد یسنی

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

" ظهور مبارک . . . با اعتقاد زرتشتیان ظهور شاه بهرام موعود و  
نزد هند وها رجوع کریشنا و نزد بودائیها بود ای پنجم محسوب  
می شود " قرن بدیع جلد دوم ص ۱۶  
در کتاب مقدس هنود موسوم به "گیتا" به "روح اعظم" و "اوتار دهم"  
و ظهور مقدس کریشنا اشاره گردیده و یگانه مقصود بودا از اخبار  
و نبوت بظهور بودای موعود موسوم به "میترا" حضرت بهاءالله است  
که باید اخوت عمومی را در عالم ترویج فرماید و در آخر الزمان در  
جلال و شکوه بی پایان ظاهر گردد . برهان واضح ص ۷۴

" در آن وقت واپسین ، سیوشانس ظهور خواهد نمود و پاکی و تازگی  
جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را از بن خواهد  
کند و همه روانان برگزیدگان را از دوزخ بیرون آورده پاک خواهد  
نمود و روانان گزافه کاران هم برخاسته رستاخیز تن بوقوع خواهد  
پیوست . از این پس دنیا دوره خود را از سر گرفته . . . سیوشانس  
گیتی را تازه خواهد نمود و دیگر کهنه نشده نخواهد مرد . . . "

ص ۷۱ گلدسته چمن آئین زرتشت - مبادی استدلال ص ۲۵۴

" پس از غلبه تازیان و پیریشانی بهدینان خداوند در ایران .  
بزرگی را از نژاد خسروان کیان برانگیزد تا جهان را از خاور تا  
باختر به یزدان پرستی گرد آورد .  
برهان واضح ، ص ۷۵

### بشارت عهد عتیق

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

" ظهور مبارک نزد ابناء کلیم ظهور پدر سرمدی " رب الجنود " است  
که با هزاران هزار مقدسین ظاهر گشته . . . "

قرن بدیع - دوم ص ۱۶

حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیه ۱ از باب ۱۱ اشعیامیفرمایند :

" و نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد  
شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم  
و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند ، و خوشی او در ترس  
خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود د او ری نخواهد کرد  
و بروقی سَمع گوشهای خویش تشبیه نخواهد نمود بلکه مسکینان را  
بعدالت د او ری خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین بر راستی حکم  
خواهد نمود و جهان را بعصای دهان خویش زده شریران را بنفخه  
لبهای خود خواهد کشت و کمربند کمربند عدالت خواهد بود و کمربند  
میانش امانت و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله  
خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را

خواهد راند و گاو باخرس خواهد چرید و بچه‌های آنها باهم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته، دست خود را بر خانه، افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نمی‌خواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آب‌هایی که دریا را میپوشاند " انتهی . . . این نهال از دوجه یسعی هر چند در حق حضرت مسیح صادق می‌آید زیرا یوسف از سلاله یسعی پدر حضرت داود بود . . . وقوعاتی را که بیان می‌فرماید که در زمان آن نهال خواهد شد در صورتی که تأویل شود بعضی بوقوع انجامیده نه جمیع، اگر چنانچه تأویل نشود قطعاً هیچیک از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیافته مثلاً پلنگ و بزغاله و شیروگوساله و مار و طفل شیرخواره را کنایه و رمز از ملل و امم مختلفه و طوائف متباغضه و شعوب متنازعه که در رضد بیت و عداوت مانند گرگ و بره هستند گوئیم که بِنَفْحَاتِ رُوحِ حَضْرَتِ مَسِيحٍ رُوحِ الْفَتْ وَاتِّحَادِ يَافَتُنْدُ وَزَنْدَهْ گشتند و باهم آمیزش نمودند . . . اما این در حق جمال مبارک بتامه مطابق است حرفاً بحرف و همچنین در این دوردیع جهان جهان دیگر گرد و عالم انسانی در کمال آسایش و زینت جلوه نماید نزاع و جدال و قتال بصلح و راستی و آشتی مبدل خواهد گشت در بین طوائف و امم و شعوب و دُول — محبت و الفت حاصل شود و التَّيَامُ وارتباط محکم گردد و عاقبت

حَرْبِ بَکَلِي مَمْنُوعٌ شُودُ وَچون احکام کتاب مقدس اجرا گردد دُمُنَازَعَاتِ وَمُجَادَلَاتِ دَرْمَحْکَمِهْ عَمُومِيَهْ دُولٌ وَمِلٌّ بِنَهَايَتِ عَدَالْتِ فَيُصَلُّوْا وَخواهد یافت و مَشَاكِلِ مُتَحَدِّثِهْ حُلٌ خواهد گشت قطعات خمسه — عالم حکم یک قطعه یابد . . . اَقْوِيَا وَضَعْفًا وَاغْنِيَا وَفُقْرًا وَطَوَائِفِ مُتَنَازِعَهْ وَمِلٌّ مُتَعَادِيَهْ که مانند گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیروگوساله هستند در نهایت محبت و اِئْتِلَافِ وَعَدَالْتِ وَانصَافِ باهم معامله نمایند و جهان از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفه الله مملو خواهد گشت حال ملاحظه نماید که در این عصر عظیم که قرن جمال مبارک است علوم و معارف چقدر ترقی نموده است و اسرار کائنات چقدر کشف شده است و مشروعات عظیمه چقدر ظهور یافته است و روز بروز در رازد یاد است و عنقریب علوم و معارف مادیه و معرفت الهیه چنان ترقی نماید و معجزاتی بنماید که دیده‌ها حیران‌ماند و سراین آیه اشعیا " زیرا که جهان از معرفه الله پر خواهد بود " بتامه ظاهر خواهد گشت و همچنین ملاحظه نما که در این مدت قلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل و اقوام و طوائف در رطل این امر داخل شده مسیحی و یهود و زردشتی و هندو و — بودی و ایرانی کل در نهایت الفت و محبت با یکدیگر آمیزش نمایند کانه این نفوس هزار سال است که خویش و پیوند با یکدیگر یگرند بلکه مانند پدر و فرزند و مادر و دختر و خواهر و برادر رند . این یک معنی از معانی الفت گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیروگوساله است . . .



همچنین در کتاب مُقَدَّس مذکور است :

"ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید . ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود . این پادشاه جلال کیست؟ یَهُوَه صَبَیُوت پادشاه جلال اوست."

مزامیر داود باب ۵ آیات ۱ تا ۳

"اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مَهَّیًا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب اومیاشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد . یعنی آن رَسُولِ عَهْدِی که شما از او سرور میباشید . هان اومیآید قول یَهُوَه صَبَیُوت اینست اما کیست که روز آمدن او را مُتَحَمِّلِ تواند شد و کیست که در رحین ظهور وی تواند ایستاد؟"

ملاکی باب سوم - آیات ۱ و ۲

"جلال یهوه و زیبائی خدای ما را مشاهده خواهند نمود"

این عبارت در تورات عبری چنین است: "هُم یَرَوْنَ مَجْدَ الرَّبِّ بَهَاءَ الْهِنَا"

إِشْعَیَا باب ۳۵ آیه ۱

درس عربی

درس چهارم :

بترتیب جلسات قبل به بقیه نوار و با توجه به متن مخصوص تا سطر

۴۸ گوش فراداد و چون بار اینکار را تکرار کنید تا با قواعد یکه

در نوار از آن صحبت میشود کاملاً آشنا شوید سپس قواعد زیر را

در دفتر قواعد مرقوم فرمائید و تعاریف را با مثال حفظ کنید .

متن زیر را در رهنگام گوش فراداد ن به نوار ملاحظه فرمائید .

۲۹- عَلٰی اَفْنَانٍ

بر روی شاخه‌ها

۳- حروف جرّ: عَلٰی (بر)، اِلٰی (بسوی)، مِنْ (از)، عَن (از)

فِی (در)، بِ (به)، كَ (مثل)، لِ (برای)

وَ (قسم به)

۳۱- بِالْحَنَانِ ۳۲- اِلٰی جَوَارِ ۳۳- اِلٰی سَاحَةِ

به آوازه‌ها بسوی همسایگی پیشگاه

۳۴- مِنْ نَبَاٍ ۳۵- فِی اَيَّامٍ ۳۶- عَنِ الْبَاطِلِ

از خبر در روزها از نادرست

۳۷- كَشْعَلَةِ النَّارِ ۳۸- وَ اِلٰهِ ۳۹- لِقَارِ

مثل شعله آتش قسم به برای قرائت کننده

۴- اسم معرفه: اِیرَان . اَنَا (من) ، هَذَا (این)

۴۱- رَجُلٌ (مردی) ، كِتَابٌ (کتابی)

۴۲- مَرْدٌ رَا دِیدِم ، مَرْدِی رَا دِیدِم

۴۳- رَأَيْتُ الرَّجُلَ ، رَأَيْتُ رَجُلًا

دیدم مرد را دیدم مردی را

۴۴- a book کتابی ، كِتَابٌ

the book کتاب ، الْكِتَابُ

۴۵- آمدم - مرد - رفتم - دیدم

جَاءَ - رَجُلٌ - ذَهَبْتُ - رَأَيْتُ

۴۶- جَاءَ الرَّجُلُ ذَهَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ رَأَيْتُ الرَّجُلَ

آمد مرد رفتم بسوی مرد دیدم مرد را

۴۷- جَاءَ رَجُلٌ ذَهَبْتُ إِلَى رَجُلٍ رَأَيْتُ رَجُلًا

آمد مردی رفتم بسوی مردی دیدم مردی را

قواعد زیر را عیناً بدقت قواعد منتقل فرمائید .

قبلاً دانستیم حرف کلمه ایست که بتنهائی معنی ندارد .

حروف برد و قسم اند : حروف عامل ، حروف غیرعامل

حروف عامل : حروفی هستند که اعراب کلمه بعد از خود را تغییر میدهند

مثلاً بعضی از حروف عامل به اسم بعد از خود اعراب جرّ

میدهند یعنی قبل از اسم می آیند و اسم بعد از آنها

مجرور میشود . این دسته از حروف را حروف جارّه می گویند

مانند عَلِيٌّ أَفْنَانٍ إِلَى الْمَدْرَسَةِ

( حروف عامل بسیار هستند که کم کم و در ضمن د روس آینه با آنها

آشنا میشویم )

حروف غیرعامل : حروفی هستند که هیچ تغییری به کلمه بعد از خود

نمیدهند .

مثل : وَ ، فَ (پس) ، ثُمَّ (پس) ، قَدْ (همانا ، بتحقیق)

أَلْ (حرف تعریف) ، لَا (نه) ، هَلْ (آیا)

معروفترین حروف جرّ که اسم بعد از خود را مجرور می کنند عبارتند از :

عَلَى (بر) ، إِلَى (بسوی) ، مِنْ (از) ، عَنْ (از) ، فِي (در) ، بِ (به)

كَ (مثل) ، لِ (برای) ، وَ (قسم به)

اسم برد و قسم است . اسم معرفه و اسم نکره

اسم معرفه : اسمی است که بر موجودی دلالت کند که در نزد شنونده

معلوم و معین باشد . ایران ، أَنَا (من) هَذَا (این)

اسم نکره : اسمی است که بر موجودی دلالت می کند که در نزد شنونده

معلوم و مشخص نباشد . رَجُلٌ (مردی) ، كِتَابٌ (کتابی)

علامت نکره در فارسی ی نکره است که در آخر کلمه می آید . مثلاً

مَرْدٌ رَا دِیدِم (معرفه) مَرْدِی رَا دِیدِم (نکره)

علامت نکره در عربی معمولاً تنوین است

رَأَيْتُ الرَّجُلَ رَأَيْتُ رَجُلًا

دیدم مرد را دیدم مردی را

معرفه نکره

د عربی اسم نکره بطُرُق مختلف معرفه میشود از جمله اضافه شدن (أَل) بر سر اسم است. مثلاً "رَجُلًا" که نکره است با اضافه شدن أَل بر سر آن معرفه میشود. الرَّجُلُ  
 پس اسم یا میتواند تنوین داشته باشد یا أَل، بر حسب اینکه نکره باشد یا معرفه.

توجه: اسم در حالت عادی مرفوع است مگر آنکه علتی برای تغییر اعراب آن وجود داشته باشد مثلاً "اگر حرف جرّ بر سر آن بیاید مجرور میشود و یا اگر مفعول باشد منصوب میشود والا در حالت عادی اسم مرفوع است.

مثلاً "د جمله جَاءَ الرَّجُلُ. علتی و یا عاملی بر سر اسم نیامده بنابراین مرفوع است.

د جمله ذَهَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ. اعراب رَجُلٌ تغییر کرده و مجرور شده زیرا یک حرف جرّ که عامل است بر سر آن آمده.

د جمله رَأَيْتُ الرَّجُلَ. کلمه رَجُلٌ منصوب شده زیرا مفعول است.

### مُعْرَبٌ - مَبْنِيٌّ :

د ریک تقسیم بندی کلمات عربی یا معرب هستند یا مبنی.

کلمات معرب: کلماتی هستند که اعراب آنها بمناسبت جمله و یا علتی که بر سر آن ها می آید تغییر میکند. مثل اغلب اسمها و فعلها.

کلمات مبنی: کلماتی هستند که در هیچ حالتی اعراب آنها تغییر

نمی کند. مثل، تمام حروف و بعضی اسمها و فعلها  
 مثلاً "حروف عَلِيٌّ، اِلَى، مِنْ، عَن و غیره همیشه بهمین شکل ظاهر میشوند.

مثلاً "فعل ماضی ضَرَبَ همیشه باین شکل ظاهر میشود و مبنی است.

مثلاً "ضَمَائِرٌ مثل هُوَ - هُ - أَنَا - يَ (من) - أَنْتَ (تو) - نَا (ما) و اسمهای اشاره مثل: هَذَا (این)، هَذِهِ (این) مبنی هستند.

توجه: د ر امتحان چهل روز د وم از کلیه قواعد د ود رس سوم و چهارم

و تمرینات د رس سوم امتحان بعمل می آید، البته توجه د ارید

که همیشه د ر امتحانات د روس قبل نیز مورد نظر می باشند.

معانی لغات واصطلاحات شماره ۱۴

أَحَاد : افراد (مفرد : أَحَد بمعنای فرد — یکی ویک)

الْحَاح : د رطلب چیزی اصرار و پافشاری کردن ، خواستن چیزی بالتماس

ارْتِكَاب : مرتکب شدن گناه یا خطا ، کاری انجام دادن

أَرْوَاحُ الْعَالَمِينَ لِعِنَايَاتِهِ الْفِدَاءُ : ارواح عالمیان فدای عنایاتش باد

أُولَى : نخست ، یکم (مُؤْتَبِ أَوْل)

أَحَبُّ : گرامی تر (بن ) محبوب تر (بن )

إِفْطَارٌ : بازکردن روزه با خوردن یا آشامیدن

إِمْكَانٌ : چیزی که وجود یا عدم آن ضروری نباشد (مانند انسان ،

حیوان و نبات و جماد ) د مقابل "وَجُوب" که وجودش ضروریست

أَوْهَامٌ : گمان ، خیال

أُخُوْتُ : برادری ، برادر شدن ، دوستی برادر رانه

أَهْرِيْمُنْ : مظهر شر و پلیدی د رأیین زرتشتی ، برابر شیطان د ر مذهب

اسلام

إِتْتِلَافٌ : ترکیب یافتن ، جمع شدن ، باهم انس و الفت گرفتن

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ : اشاره به آیه یک سُورَةُ الْقَمَرِ (نزد یک شد

رستاخیز (قیامت) و پاره شد ماه)

بِسَاطٍ : فرش ، سفره (جمع : بُسُط)

بِرَاهِمِينَ : د لایل ، د لایل قاطع (مفرد : بُرْهَان)

بَأْسٌ : گناه ، خَوْف ، عذاب

بُنٌ : بنیاد ، پایان ، بیخ چیزی

بَاخْتَرٌ : غرب ، مَغْرِب

بُرُوزٌ : نمایان شدن ، پدید آمدن ، آشکار شدن

بِهْدِینَ : پیرو دین زرتشت (جمع : بِهْدِیْنَان)

تَهْبِیجٌ : بهیجان آمدن ، آشفته و برانگیخته شدن

تَشْجِیْعٌ : قوت قلب بخشیدن ، جرأت دادن

تَحْرِیصٌ : حریص گردانیدن ، راغب ساختن

تَصْدِیقٌ : براستی و د رستی امری گواهی دادن ، باور کردن

تَشْفِیٌ : شفا یافتن ، آسودگی یافتن ، دل آرامی

تَدْبِیرٌ : د رکاری اندیشه کردن و عاقبت آنرا سنجیدن ، اداره کردن ،

مآل اندیشی

تَكْرِیْمٌ : گرامی داشتن ، عزیز و ارجمند شمردن ، محترم داشتن

تَزْئِینٌ : مزین ساختن ، آراستن ، زینت دادن

تَفْوُقٌ : برتری جستن ، برتری یافتن

تَفْهِیْمٌ : فهمانیدن ، حالی کردن

تَعْمِیْمٌ : عمومی ساختن ، منتشر کردن

تَنَازُعٌ : باهم اختلاف ورزیدن ، باهم نزاع کردن و د شمنی نمودن

تَنْخَوَاهُ : پول نقد ، مُتَاع ، زروسیم

تَحْسِینٌ : خوب و نیکو کردن ، نیک شمردن ، آفرین گفتن

تَعْدِیلٌ : برابر و میزان کردن — معتدل کردن

تَبَتَّلُ : انقطاع از دنیا بسوی خدا ، تضرع و زاری

تَضَرَّعُ : خواری و فروتنی کردن ، زاری کردن

تَقَارُنُ : قرین شدن ، دوست گردیدن ، با هم ولازمه یکدیگر شدن

تَأَسَّیَ : پیروی کردن ، اقتداء کردن ، تقلید کردن

تَدَقَّبَ : دقت کردن ، باریک بینی ، نکته سنجی

تَلَوَّیْحُ : معنائی را با اشاره فهماندن (تَلَوَّیْحَاتُ : اشارات)

تَبَايُنُ : اختلاف داشتن ، جدائی

تَحَيَّرَ : حیران گشتن ، خیره ماندن ، سرگردانی

تَغَنَّىَ : آواز خواندن ، غنی شدن

تَحَبَّرَتْ : قدرت ، عظمت ، عالم قدرت و عظمت الهی

جَلَّ كِبْرِيَاءُهُ : بزرگ و عظیم است عظمت او

حَصَرَ : در حصار گرفتن ، دور چیزی را گرفتن

خَائِفٌ : ترسناک ، بیمناک ، مبتلا به خوف

خَاوِرٌ : مُشْرِقٌ ، جای برآمدن آفتاب

خُرُوجٌ : بیرون شدن ، خارج شدن

خَوَانِیْنٌ : رُوَسَاى قَبَائِلِ (مفرد : خَانُ)

خَلَعَتْ : جام یا شال مُزینِی که بعنوان جایزه یا هدیه در تقدیر و

تشویق به کسی عطا میگردند

خُلَّتْ : دوستی و صمیمیت

دَائِمُ الإِقَامَةِ : سکونت همیشه

دَهَشَتٌ : حیرت ، سرگشتگی

دُخَانٌ : دود ، دود سیاه ، انواع توتون و تنباکو که برای دود کردن

بکار میبرند

ذَيْلٌ : دامن (جمع : أذْيَالٌ)

رُؤْيَتْ : دیدن با چشم یا قوه عقل

رِبَاضٌ : باغها ، گلستانها ، گلزارها (مفرد : رَوْضَةٌ)

رُوحُ الأَمِينِ : حامل وحی ، جِبْرِئِيلُ ، فرشته مُقَرَّبٌ که امین کرد گاراست

رَبٌّ وَفَقَهُمْ عَلَى ذَلِكَ : ای پروردگار موفق بدارایشان را بر آن

رَحُلٌ : مَنَزِلٌ وَمَأْوَى ، بار سفر ، (جمع : رِحَالٌ)

رَسَاً : بلند ، رسنده ، لایق

رُعْبٌ : ترس ، بیم ، خَوْفٌ

رُوحِي لِأَحِبَّائِهِ الفِدَاءُ : روح من فدای احببایش باد

سُبْحَانَ اللّٰهِ الذِّی الطَّلَعَةَ وَالْجَمَالَ : پاک و منزّه است خداوند

صاحب جلوه و زیبائی

سَطَوَتْ : غلبه و قهر ، اقتدار ، بزرگواری و جلالت

سَاطِعَهُ : تابان ، دُرَّخْشَانٌ ، افراخته ، پراکنده

سَيَاقٌ : روش سخن و مجرای آن

شَهْرٌ : ماه (جمع : أَشْهُرٌ ، شُهُورٌ)

شَهْرٌ بَيَانِيٌّ : ماه بیانی (۱۹ روز)

صُدُورٌ : قلبها (مفرد : صُدْرٌ)

ظَلٌّ : سایه ، آسایش و نعمت ( جمع : ضِلَالٌ ، أَضْلَالٌ )

عَاطِلٌ : بیهوده ، بیفایده ، مُهْمَلٌ

عَزَمٌ : اراده نمودن ، قصد و آهنگ چیزی کردن ، دعوت کردن

عَقِيقٌ : از سنگهای قیمتی برنگ قرمز یا آلبالوئی که برای زینت و نگین

انگشتر بکار میرود

عِيدٌ مَبْعُوثٌ : یومِ بَعَثَتِ حضرتِ اعلیٰ پنجمِ جُمادِیِ الاولیٰ

عیدِ مَوْلُودٌ : اوّل و دوّمِ محرّمِ تولّدِ حضرتِ اعلیٰ و حضرتِ بهاءِ اللّٰه

فَرِيضَةٌ : احکامی که در شرع بر مردم واجب می شود ( جمع : فَرَائِضُ )

فَطِيْعٌ : کار بسیار زشت

فَيْصَلُ : آنچه بین دو چیز راجد اکند ( مَجَازًا ) به معنی انجام کاری و

خاتمه دادن به کار ( داوری بین حق و باطل ( جمع : فَيَاصِلٌ )

قَضَاءٌ : در اصطلاح قَمَّهَا نماز یا روزه که در خارج از وقتی که شارع -

معین کرده بجا آورده شود

قَاعِدَةٌ : بنیان ، اساس ، اصل ( جمع : قَوَاعِدُ )

قُصُویٌ : دورترین نقطه ، بعید

قَوْلُهُ تَعَالَى : قول او که برتر و عالی است

كِنَائِيَةٌ : مسخره ، گوشه زدن ، کلمه ای که غیر از معنی حقیقی خود ش

برای معنی دیگری استعمال می شود

كَائِلٌ : ضامن ، پذیرنده تعهد کسی

كَفٌّ : بازداشتن

كُلْشَنٌ : گلزار ، گلستان

كُلْحَنٌ : آتشخانه

لَا أُوَالِي : در عربی باک ندارم در فارسی شخص بیباک و بی قید و

بی بند و بار

مُجْرِيٌ : اجرا شده ، روان کرده شده

مُمَضًّى : امضا شده

مُشَارٌ بِالْبَيَانِ : انگشت نما

مُؤَسَّسٌ : نام نهاده شده ، نشان کرده شده

مُنَازَعَةٌ : خصومت کردن ، ستیزه کردن

مُجَادَلَةٌ : باهم جدال کردن

مُرْتَفَعٌ : بلند شونده ، بلند

مَعِينٌ : چشمه ، آب گوارا و خالص

مُبَرَّمٌ : محکم ، متین ، قاطع ، مورد اطمینان

مَعْرُضٌ : جای نشان دادن چیزی ، محل ظهور چیزی

مُبَايِنٌ : برخلاف و مخالف

مُمْتَنِعٌ : کسی که از امری یا کاری باز ایستد و سرپیچی کند ، غیر ممکن ،

امتناع کننده

مُتَعَارِضٌ : کسی یا چیزی که باد یگری متفاوت و مخالف باشد

مُبَادَلَةٌ : چیزی عوض چیزی دیگر گرفتن ، با کسی چیزی بدل کردن

مُنْتَفِقٌ : همعهد ، هم آهنگ ، کسی که باد یگری همراه و متحد باشد

مُتَفَرِّقٌ : پراکنده و دور از هم

مَأْكُولٌ : خورده شده ، خوردنی ، قابل خوردن

مُسْتَخْلَصٌ : خلاص شده ، رها شده ، آزاد شده

مُحَاصِرَةٌ : کسی را در حصار یا تنگنا انداختن و اطراف او را احاطه کردن

مَرْبُورٌ : اشاره شده به آن ، نوشته شده

مَرْقُومٌ : نوشته شده

مَشْمُولٌ : دربر گرفته شده ، احاطه شده

مُعَافٌ : عفو شده ، بخشوده

مَغْفُودٌ : گم شده

مُنْكَرٌ : انکار کننده ، کسی که امری را باور یا اقرار نکند

مَوْقِفٌ : جای ایستادن ، محل وقوف ( جمع : مَوَاقِف )

مُشِيدٌ : محکم ، استوار ، برافراشته ، بلند

مُجْبِرٌ : پناه دهنده ، فریاد رس

مُتَجَلِّئٌ : آشکار شونده ، ظاهر شونده ، آشکار ، درخشان

مُرَاوِدَةٌ : باکسی رفت و آمد داشتن ، با هم دوستی و آمد و شد داشتن

مُقَرَّرٌ : ثابت و برقرار شده ، قرارداد شده ، قرار یافته

مَحْتَمٌ : واجب کرده شده ، ثابت و استوار

مِيقَاتٌ : وقت ، هنگام

مُتَعَاقِبٌ : از پی آینده

نَذْرٌ : شرط و پیمان ، آنچه شخص بر خود واجب کند که در راه خدا

بدهد یا بجا بیاورد

نَاسُوتٌ : عالم طبیعی و مادی

نُزُولٌ : فرود آمدن ، نازل شدن

وَثِيقٌ : محکم و استوار

يَدٌ بَيْضَاءٌ : دست سفید و روشن کنایه از دست حضرت موسی که

گویند هر وقت در ریغل می‌کرد و بیرون می‌آورد نوری از

آن ساطع می‌شد .

ابوتراب اشتهاردی ( شیخ ) — از علماء بابیه متوفی در سجن طهران .

اشعیا — نام یکی از انبیاء بنی اسرائیل به معنای " نجات یهوه "

کتاب اشعیای نبی کتابی از عهد عتیق است این کتاب شامل دو قسمت

اصلی از پیشگوئیهای در باب سرنوشت اسرائیل و یهود و یک قسمت

نثر است . کتاب اشعیا متضمن اشاراتی به ظهور بعد است .

باقتربریزی ( ملا ) — از حروف حی که بیش از سایر حروف حی عمر کرد و

لذا به " حرف حی " مشهور گردید . وی به حضرت بهاء الله مؤمن شد

و در اسلامبول صعود کرد .

شیخ عظیم — ملا شیخ علی ترشیزی که در آثار حضرت اعلی به لقب

" عظیم " ملقب شده اند و در سجن سیاهچال با حضرت بهاء الله مسجون

بودند .

عبد الکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) — از کاتبان وحی حضرت رب اعلی بودند که بعد از واقعه رمی شاهره رطهران شهید شدند .  
 کریشنا — در آئین هند و یابره مان ، همان ویشنو خداوند حیات و حافظ جهان و محبوب انسان است و کریشنا رجعت این خدا به این دنیا است .

مزامیر داود — مزامیر اود مجموعه سرود های حضرت داود نبی است که نزد یهود و نصاری یکی از کتب عهد عتیق است . این سرود ها که اشعار آن روحانی است محض تمجید و تقدیس حضرت اقدس الهی با آواز همراه بانی خوانده می شود . یهودیها این سرود ها را عالی ترین سرود های مذهبی میدانند و مجموع آنها را "زبور" گویند . قسمتهای مختلف مزامیر منسوب به افراد مختلف است ولی چون داود نبی از مشهورترین مؤلفین مزامیر بوده تمام کتاب مزامیر بنام "مزامیر داود" خوانده شده است .

مزدیسنی — خداپرستی ، کیش زردشتی .

ملاکی — یکی از دوازده نبی کوچک نبی اسرائیل .

مهدی خوئی (ملا) — برادر جناب ملا محمود خوئی حرف حسی می یاشند .

یهوه — نامی که در تورات به خدا ای متعال اطلاق شده .



موسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیع